فهرست مطالب

[موضوع: فقه / نکاح 2](#_Toc24275320)

[اشاره 2](#_Toc24275321)

[تکمله نکته چهارم: مجزومیّت «یغضّوا» 2](#_Toc24275322)

[وجه اول: مجزومیت از باب جزاء امر 2](#_Toc24275323)

[وجه دوم: حذف لام امر 2](#_Toc24275324)

[نظرات در باب حذف لام امر 3](#_Toc24275325)

[نظر اول: اختصاص به شعر و کلمات غیر فصیح دارد 3](#_Toc24275326)

[نظر دوم: خلاف قاعده نبوده و در همه جا ممکن است 3](#_Toc24275327)

[بررسی نظرات در باب مجزومیت «یغضّوا» 3](#_Toc24275328)

[شواهد برای ترجیح قول حذف لام 4](#_Toc24275329)

[نکته هشتم: «أزکی لهم» 5](#_Toc24275330)

[معنای «زکاة» 6](#_Toc24275331)

[احتمال اول: پاکیزگی و پیراستگی 6](#_Toc24275332)

[احتمال دوم: رشد 6](#_Toc24275333)

[احتمال سوم: اشتراک در هر دو معنا 7](#_Toc24275334)

[تطبیق عبارت بر معانی مذکور 7](#_Toc24275335)

[شبهه: «أزکی» أفعل تفضیل است و ظهور در استحباب دارد 7](#_Toc24275336)

[پاسخ به شبهه 8](#_Toc24275337)

[پاسخ اول 8](#_Toc24275338)

[پاسخ دوم 9](#_Toc24275339)

[نکته نهم: «مِن» 10](#_Toc24275340)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح / نگاه

## اشاره

در جلسات قبل عرض شد که اولین دلیلی که در باب نظر به‌عنوان یک دلیل مطلق در تحریم نظر قابل استدلال می‌باشد آیه 30 سوره نور می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾**[[1]](#footnote-1).

در ذیل این آیه تاکنون هفت نکته عرض شده است لکن قبل از اینکه وارد بحث هشتم شویم مطالبی از قبل باقی مانده که نیاز به تکمیل دارد و در این جلسه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

### تکمله نکته چهارم: مجزومیّت «یغضّوا»

اولین بحث که باید تکمیل گردد در باب مجزومیت «یغضّوا» می‌باشد و اینکه چرا این فعل مضارع حالت جزمی پیدا کرده است؟

#### وجه اول: مجزومیت از باب جزاء امر

حالت نصب در این عبارت دلیل قابل دفاعی ندارد و از این جهت است که این عبارت را مجزوم به شمار آورده‌اند؛ و اما وجهی که بسیاری از مفسّرین در این مجزومیت فرموده بوده بودند عرض شد و به برخی از نتایج آن نیز اشاره شد و آن وجه این بود که این جزم به‌منزله جواب شرط است و به دلیل اینکه بعد از امر قرار گرفته است همچون جایی که گفته می‌شود «صوموا تصحّوا» و در اینجا نیز گفته شده است «قل یغضّوا» که این وجه را مرحوم علامه طباطبایی و بسیاری از مفسّرین نیز همین وجه را ترجیح داده‌اند و البته آثار و نتایج فقهی نیز برای آن وجود دارد که از جمله آن، شبهه‌ای است که بر دلالت بر وجوب وجود دارد و عرض شد.

#### وجه دوم: حذف لام امر

و اما وجه دومی نیز برای این مجزومیت ذکر شده است -که برخی از دوستان نیز اشاره کردند- که این وجه در مجمع‌البیان نیز این‌چنین آمده است. ابتدائاً به نظر می‌رسید که این وجه ضعیف و غیرقابل‌دفاع باشد و از این جهت بود که از ذکر آن خودداری کردیم لکن بعداً نمونه‌هایی برای آن پیدا شد و در مجمع‌البیان نیز ذکر شده است و از این جهت طرح آن خالی از لطف نیست.

وجه دوم در مجزومیت یغضّوا بسیار ساده است و آن اینکه این عبارت در اینجا مضارع نیست بلکه امر غایبی است که «لام» ابتدای آن حذف شده است. درواقع این عبارت «لیغضّوا» بوده است لکن لام امر آن در اینجا حذف شده است.

##### نظرات در باب حذف لام امر

ابتدائاً این‌چنین به ذهن ما رسید که حذف لام از امر غائب صورت رایجی نبوده و یا خلاف ضوابط ادبی است اما پس از اینکه به کتب لغت مراجعه شد و همچنین در مجمع‌البیان نیز مشاهده شد به این نتیجه رسیدیم که در باب امکان و صحت حذف لام امر پس از اینکه مشخص شد اصل این قضیه در ادبیات عرب نمونه دارد، دو نظریه مطرح می‌شود:

###### نظر اول: اختصاص به شعر و کلمات غیر فصیح دارد

نظر اول این است که حذف لام امر اختصاص به ضرورت شعر دارد و این‌چنین نیست که یک قاعده مطلق برای آن وجود داشته باشد بلکه در جایی که ضرورت شعری باشد و یا در کلمات غیر فصیح این حذف ممکن می‌شود.

###### نظر دوم: خلاف قاعده نبوده و در همه جا ممکن است

و نظر دیگر بر خلاف نظریه اول است که می‌گوید حذف لام خلاف قاعده نبوده بلکه مطابق ضوابط می‌باشد و اختصاص به شعر و حالت‌های ضرورت ندارد و همچنین غیر فصیح هم نیست؛ که برخی این نظریه را پذیرفته‌اند.

اگر قائل به نظریه اول شویم تطبیق آن بر قرآن دچار مشکل می‌شود لکن اگر نظر دوم را بپذیریم امکان تطبیق آن بر قرآن وجود دارد و احتمال آن هم ممکن است.

این دو نظری است که در باب حذف لام در «یغضّوا» وجود دارد که افرادی همچون فراء نظر دوم را پذیرفته‌اند و از این جهت نمی‌توان آن را به طور مطلق رد کرد بلکه چه‌بسا این نظریه صحیح باشد.

بنابراین باید گفت از نظر ادبی جزم «یغضّوا» دو احتمال دارد:

احتمال اول این است که از باب مجزومیت پس از امر است که منزله جزاء و جواب شرط می‌باشد که بنا بر این احتمال آیه این‌چنین می‌شود: «قل للمؤمنین غضّوا أبصارکم (آنگاه آنها) یغضّوا» یعنی تو به آنها امر کن که این کار را انجام دهند و آنها هم این کار را خواهند کرد. درواقع یک امر در میان این «قل» و «یغضّوا» محذوف می‌باشد.

و اما بنا بر احتمال دوم فقط «لام» حذف شده است که درواقع لام امر می‌باشد که نشانه امر بوده است؛ و اگر بپذیریم که نظر دوم در باب حذف لام صحیح است در این صورت این احتمال قابل قبولی در آیه می‌باشد که نمی‌توان به‌سادگی آن را رد کرد.

#### بررسی نظرات در باب مجزومیت «یغضّوا»

حال اگر این نظریه پذیرفته شود و امر دایر شود بین دو احتمال؛ توضیح اینکه ما باشیم و این آیه و نمی‌دانیم که یغضّوا از چه بابی مجزوم شده است! ممکن است کسی ادعا کند که دلیل دوم دارای ترجیح است به این دلیل که دو قاعده در حذف و تقدیر می‌تواند وجود داشته باشد:

قاعده اول اینکه گفته شود اصل عدم تقدیر است.

پس اگر کسی در آیه یا روایتی با دو احتمال روبرو شد که یکی مبتنی بر حذف و مقدّر بودن چیزی است و احتمال دوم بدون حذف باشد معمولاً گفته می‌شود که اصل عدم تقدیر است و به‌عبارت‌دیگر اصل بر این است که چیزی جا نیفتاده باشد؛ که این اصل عدم تقدیر یکی از اصول عقلائیه است که به اصالت الظهور بازمی‌گردد و غالباً میان احتمالات مردد بین تقدیر و عدم تقدیر آن احتمال عدم تقدیر مقدّم می‌باشد مگر اینکه قرینه و شواهدی بر تقدیر و حذف وجود داشته باشد.

و اما قاعده دومی که مطرح می‌شود و ممکن است کسی آن را بپذیرد این است که اصل «عدم زیادة التقدیر» می‌باشد؛ یعنی در مفهوم آیه یا روایتی امر مردد شد بین تقدیر بیشتر و تقدیر کمتر عقلا معتقدند آنکه تقدیر کمتر دارد مقدّم است بر آنکه تقدیر بیشتر دارد و به‌عبارت‌دیگر تقدیر اقلی را انتخاب کرده و اصل را بر عدم تقدیر زائد گذاشته‌اند که نتیجه آن انتخاب گزینه «أقلّ تقدیراً» می‌باشد.

خلاصه کلام اینکه نتیجه قاعده اول انتخاب گزینه بی تقدیر است و نتیجه قاعده دوم انتخاب گزینه «اقلّ تقدیراً» می‌باشد. حال اگر کسی این قاعده را بپذیرد در آن صورت آیه با این شاهد و دلیل و مؤیّد با این دو احتمال به سراغ حذف لام امر می‌رود که گفته شد عبارت «لیغضّوا» بوده است که لام آن حذف شده است و حذف این لام نیز احتمالاً برای نوعی تأکید می‌باشد. چراکه طبق نظر برخی از مفسّرین دلیل اینکه برخی از خطابات با واسطه «قل» مطرح شده و امر را با یک واسطه به مردم منتقل می‌کنند به دلیل تأکید در کلام می‌باشد که قبلاً نیز عرض شد. فلذا در این آیه یک تأکید همین است که گفته شده است «قل للمؤمنین» و درواقع این مسئله آن‌چنان اهمیت دارد که خداوند مستقیم امر نمی‌کند بلکه به پیامبر می‌فرماید تو به آنها بگو؛ و وجه دیگر آن نیز این است که به جای «لیغضّوا» از عبارت «یغضّوا» استفاده نموده است گویا به نوعی شائبه‌ای ایجاد می‌کند که این امر به حدّی مؤکّد است که اینها حتماً این عمل را انجام می‌دهند.

#### شواهد برای ترجیح قول حذف لام

شاهد اول در ترجیح این نظریه این است که اگر کسی علاوه بر اصل عدم تقدیر، اصل عدم زیادت تقدیر را بپذیرد در اینجا مصداق پیدا می‌کند و به‌عبارت‌دیگر اگر کسی این دو قاعده را بپذیرد احتمال دوم ترجیح پیدا می‌کند و آن دو قاعده به این شرح است:

قاعده اول: اینکه گفته شود حذف لام امر یک قاعده رایجی در ادبیات عرب می‌باشد نه استثناء در ضرورت که امثال فراء و برخی دیگر نیز به همین نظر قائل شده‌اند.

قاعده دوم: اینکه از نظر اصولی قائل شود که اصل عدم زیادة التقدیر است.

که هر دو قاعده بعید نیست بلکه ممکن است هر دو قابل قبول باشد و با این استدلالی که مرکب از این دو مقدمه است گفته می‌شود که احتمال «لیغضّوا» مقدم است.

شاهد دیگری که برای ترجیح «لیغضّوا» وجود دارد این است که عبارت روان‌تر می‌باشد و همان‌طور که ملاحظه نمودید در ترجمه‌هایی که وجود دارد تنها در چند نمونه ترجمه‌ای شده است که با معنای اول موافق باشد اما غالباً وقتی آیه خوانده می‌شود قبل از اینکه در این دست‌انداز‌های ادبی قرار بگیرد هنگام ترجمه آیه این‌چنین به ذهن می‌رسد که آیه می‌فرماید: «به مؤمنان بگو که چشم خود را بپوشانند» و همان‌طور که ملاحظه می‌نمایید صورت عدم تقدیر موجب روان‌تر شدن آیه و ترجمه آن می‌شود.

و اما شاهد سوّمی هم می‌توان تصور کرد که البته به نظر کسی آن را طرح نکرده است و آن اینکه به دنبال این آیه، آیه 31 نیز آمده است که در آن گفته شده است **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ...﴾** که در ادامه مواردی که در همین آیه ذکر می‌شود دو امر غایب با لام ذکر شده است که به نوعی شاهد برای همان امر اول می‌باشد به این معنا که گویا سیاق در این آیه همان سیاق امری می‌باشد. البته سیاق آیات به‌عنوان دلیل پذیرفته نیست اما گاهی وقتی سیاق آیه در کنار دلایل دیگر قرار می‌گیرد می‌تواند به‌عنوان مؤیّد مورد توجه قرار گیرد.

پس شاهد سوم این است که وقتی آیه 31 را مشاهده بفرمایید ملاحظه می‌کنید که عبارات «يَغْضُضْنَ» «يَحْفَظْنَ» **﴿وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾** که همه به شکل واحد می‌باشند و در ادامه عبارت «وَلْيَضْرِبْنَ» آورده شده است که با لام غائب جمع مؤنّث می‌باشد که از همین عبارت مشخص می‌شود که آیات دارای همین سیاق می‌باشد.

با این سه شاهد این امکان پیش می‌آید که کسی حذف لام را در مجزومیت «یغضّوا» و «یغضضن» بپذیرد که این بسیار نزدیک است به آنچه که ابتدائاً متبادر به اذهان می‌باشد که همان امر غایب می‌باشد و لام آن به دلیل تأکید و ایجاد نوعی ایهام برای قطعیت تحقق امر حذف شده است و با در نظر گرفتن تمام این احتمالات این امکان وجود دارد که کسی این صورت را ترجیح بدهد.

پس اگر احتمال دوم با این سه شاهد و بر مبنای آن نظریه نحوی و ادبی پذیرفته بشود آن شبهه و سؤالی که وجود داشت که آیا در امر مقدّر نیز وجوب وجود دارد یا خیر، این شبهه نیز از میان خواهد رفت چون ظهور در وجوب این عبارت قوّت می‌یابد و شاید بتوان همین ظهور در وجوب را به‌عنوان شاهد چهارم ذکر کرد به این بیان که وقتی انسان این آیه را قرائت می‌کند ناخودآگاه در ذهن او یک تکلیف الزامی برای جامعه ایمانی در کنترل چشم و نگاه شکل می‌گیرد و این مسئله نیز شاید با حذف لام در این عبارت سازگارتر باشد.

آنچه در اینجا گفته شد استدراک نکته چهارم بود که در جلسات گذشته عرض شده بود و در تنظیم و تدوین دروس می‌بایست در ذیل آن بحث قرار گرفته و تکمیل گردد.

## نکته هشتم: «أزکی لهم»

نکته دیگری که در اینجا باید عرض شود پیرامون عبارت «أزکی لهم» می‌باشد که این‌چنین در آیه ذکر شده بود: **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾**

این جمله در برخی از تفاسیر وجود دارد و مرحوم استاد تبریزی رضوان الله تعالی علیه نیز در بحث نکاح خود به این مسئله اشاره نموده‌اند.

قبل از ورد به بحث هشتم بیان مقدّمه‌ای ضروری است و آن اینکه؛

در روزهای اوّل بحث که حدود 20 کتاب به‌عنوان منابع بحث عرض شد، کتاب حضرت آیت‌الله تبریزی ذکر نشد و علّت این عدم ذکر این بود که در آن زمان این‌طور به ذهن رسید که ایشان این مباحث را نفرموده و یا مکتوب نکرده‌اند که اخیراً یکی از آقازاده‌های ایشان فرمودند که ایشان کتاب نکاح هم دارند که البته چاپ نشده است اما فایل و پرینت مطالب ایشان در اختیار ما است و به‌عنوان منابع این بحث مورد استفاده است و اگر کسی تمایل به استفاده از این منبع داشت می‌تواند به دفتر مراجعه کرده و این فایل را تهیه کند.

مباحث مرحوم آقای تبریزی بسیار خلاصه است و بسط نمی‌دهند و گاهی نیز به تمام فروعات نمی‌پردازند لکن آنچه می‌فرمایند مباحث دقیق با شمّ خاصّ فقهی است و از این جهت این مباحث محلّ مراجعه ما نیز قرار گرفته است.

و اما نکته هشتم در آیه همان‌طور که عرض شد عبارت «أزکی لهم» می‌باشد که درواقع در آیه این‌چنین آمده است که: «بگو چشم را بپوشانند و عورات خود را صیانت کنند» و سپس می‌فرماید «ذلک أزکی لهم».

### معنای «زکاة»

«أزکی» از مادّه «زکاة» أخذ می‌شود که نیاز به بحث لغوی مفصّل دارد و اجمالاً در اینکه معنای اصلی «زکاة» چیست چند احتمال مطرح می‌شود:

#### احتمال اول: پاکیزگی و پیراستگی

احتمال اول این است که معنای اصلی آن همان پاکیزگی و پیراستگی می‌باشد، به این معنا که حشو و زوائد پیراسته شود مثل آنکه هنگامی که درختان را هرس می‌کنند به این پاک‌سازی و از بین بردن زوائد و حواشی «تزکیه» گفته می‌شود و درواقع پیراستن شیء از زوائد و حواشی غیر نافع و احیاناً مضر را تزکیه نامند، همچون هرس کردن درخت که از بین بردن شاخ و برگ‌های زائد و مزاحم در رشد اصلی درخت را تزکیه نامیدند.

#### احتمال دوم: رشد

احتمال دیگری که برای معنای «زکاة» وجود دارد این است که به معنای رشد می‌باشد و معنای اصلی آن برازندگی، تعالی، بالندگی و رشد می‌باشد.

به طور کل زکاة در هر یک از این دو معنا به کار می‌رود و اینکه معنای اصلی این عبارت پیراستگی باشد یا بالندگی مسلّم نیست. بسیاری معتقدند که معنای اصلی همین بالندگی است لکن لازمه این بالندگی و رشد این است که با موانع مبارزه شود و از این جهت است که لفظ به آن معنا منتقل شده است.

#### احتمال سوم: اشتراک در هر دو معنا

و البته این امکان وجود دارد که احتمال سوّمی نیز در اینجا مطرح شود و آن هم اینکه کلمه زکاة مشترک بوده و هر دو معنا را در برمی‌گیرد.

#### تطبیق عبارت بر معانی مذکور

آنچه عرض شد خلاصه‌ای از مباحث معنای زکاة می‌باشد که البته در جای خود باید به طور مفصّل بحث شود. حال در تطبیق این معانی با عبارت «أزکی لهم» این‌چنین می‌شود:

بنا بر احتمال اوّل معنای عبارت این است که «این عمل و کنترل مایه پیراستگی بهتر آنها و پاکی آنها از موانع و مزاحمات رشد است» چراکه نگاه از مهم‌ترین مزاحم‌های رشد روحی و تعالی بشر می‌باشد که در آیه گفته می‌شود این نگاه را کنار بگذار و همچون هرس کردن درخت می‌باشد که درواقع با این ترک نگاه جان و روح خود را از این موانع پاک می‌کنی.

و طبق معنای دوم معنای «أزکی لهم» این است که موجب رشد آنها خواهد شد که البته لازمه این رشد هم همان کنترل می‌باشد.

### شبهه: «أزکی» أفعل تفضیل است و ظهور در استحباب دارد

اما نکته دیگری که در این عبارت وجود دارد این است که «أزکی» اسم تفضیل است و در این صورت معنایش این‌چنین است که این موجب پاکی بیشتر آنها خواهد بود که این با وجوب سازگار نیست و درواقع این معنا موجب می‌شود تا آن را أقرب به استحباب و ندب بگرداند که این شبهه‌ای است که برای این آیه ذکر شده است.

درواقع علیرغم اینکه گفته شد «یغضّوا» صیغه امر بوده و یا امر مقدّر در آن وجود دارد که در نهایت ظهور در وجوب دارد، لکن در ذیل آیه این ظهور تغییر می‌کند به این دلیل که اسم تفضیل «أزکی لهم» آمده است که این به معنای پاک‌تر شدن می‌باشد و پاک‌تر شدن با امور ندبی و استحبابی و ترجیحی سازگارتر است تا با یک امر الزامی. به این معنا که یک پاکی وجود دارد که همه باید به آن توجه کنند و اگر این اقدامات را انجام دهند درجه بالاتری از آن را انجام داده که موجب پاکی و طهارت بیشتر برای ایشان می‌گردد؛ که همین امر موجب این سؤال و احتمال شده است که «أزکی» ظهور امر را تغییر داده و آن را به سمت استحباب سوق می‌دهد علی‌الخصوص اگر ظهور امر در وجوب به اطلاق و مقدمات حکمت باز گردد.

توضیح اینکه چند احتمال و نظریه در ظهور امر در وجوب وجود دارد که سه نظریه مهم آن معمولاً در کتب اصولی مورد بحث قرار می‌گیرد و به این شرح است:

1. لفظ امر وضع شده است برای وجوب
2. حکم عقل است بر اینکه دلالت بر وجوب می‌کند (نظر مرحوم آقا ضیاء و ...)
3. مقدمات حکمت و اطلاق در امر موجب ظهور آن در وجوب است (نظر مرحوم نائینی و مشهور)

حال اگر گفته شود که ظهور امر در وجوب از باب اطلاق است در این صورت به‌سادگی با یک قرینه و گاهی با یک محتمل القرینه می‌تواند این ظهور تغییر کند و در این آیه نیز «أزکی» که أفعل تفضیل و اسم تفضیل می‌باشد قرینیت قطعی یا محتمل دارد بر اینکه این تکالیفی که در آیه ذکر شده است تکالیف ترجیحی است برای ارتقاء و اعتلاء افراد؛ و این شبهه‌ای است که در این آیه مطرح می‌گردد.

### پاسخ به شبهه

در اینجا دو جواب به این شبهه داده شده است:

#### پاسخ اول

جواب اوّلی که به این شبهه داده شده است و در کلام مرحوم تبریزی هم وجود دارد که أفعل تفضیل در قرآن به دو صورت به کار رفته است:

گاهی اینها فی‌الواقع صورت أفعل تفضیل داشته و ترجیح را می‌رساند اما در قرآن گاهی نیز افعل تفضیل‌هایی ذکر شده است که الزام در آن وجود دارد که در نقطه مقابل آن می‌توان به عبارت «لا جُناح» مثال زد که وقتی ما به صورت معمول این عبارت را به کار ببریم یعنی لازم نیست و جایز است اما در قرآن گاهی این عبارت به کار رفته است و در آنها به این معنا است که «باید این کار را کرد».

حال أفعل تفضیل و اسم تفضیل نیز در قرآن گاهی کاربرد ترجیحی دارد که با آن اسم تفضیل مسانخت دارد؛ و گاهی نیز کاربرد الزامی و قطعی دارد. حال یا از این باب است که صیغه و وزن «أفعل» معنایی غیر از اسم تفضیل دارد و یا اینکه همان اسم تفضیل است اما کاربرد الزامی برای آن وجود دارد همچون جایی که گفته شده است **﴿أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ في‏ كِتابِ اللَّهِ﴾[[2]](#footnote-2)** که این آیه مربوط به طبقات ارث می‌باشد که در آیه گفته می‌شود برخی از خویشاوندان به آن میّت نزدیک‌تر می‌باشند که همان طبقات ارث را تشکیل می‌دهند -و باطن آیه نیز مربوط به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد که یکی از مصادیق بارز آن می‌باشد و درواقع اینکه در آیه گفته شده است **﴿أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ في‏ كِتابِ اللَّهِ﴾** یعنی اهل‌بیت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله طبقات مختلفی دارند و آن اهل‌بیت اصلی که وارث و خلیفه می‌باشند طبقات معیّنی هستند.-

حال در این آیه وقتی گفته می‌شود «أولی ببعض» آیا به این معنا است که بهتر است که ارث را به اینها بدهید؟! خیر، بلکه به این معنا است که این استحقاق دارد و آنها ندارند نه اینکه این بیش از آنها استحقاق دارد. درواقع وقتی کسی فوت کرد فرزندان، پدر و مادر و همسر در طبقات اوّل می‌باشند که اینها استحقاق ارث دارند و طبقه بعد که اعمام اخوال و ... می‌باشند استحقاق ارث ندارند، پس وقتی گفته می‌شود این أولی از آن است به این معنا نیست که به اینها بیشتر از آنها داده شود بلکه یعنی فقط برای اینها است.

موارد دیگری نیز در قرآن وجود دارد که «أولی» و أفعل تفضیل را به این معنا به کار برده است و درواقع کاربرد تفضیلی نیست بلکه کاربرد ترجیح به نحو الزام و قطعیت را دارد.

تا اینجا مقدمه اوّل عرض شد به این بیان که أولی و أفعل تفضیل و اسم تفضیل در قرآن همیشه به یک معنا و یکدست نمی‌باشد بلکه نوع دوم هم برای آن وجود دارد.

شبیه به همین بحث نیز در مباحثی که با عبارت «لا جناح» ذکر شده است وجود دارد که ظاهر آن اباحه را می‌رساند اما مواردی از آنها استعمال وجوب شده است، همچنین در صیغه مبالغه نیز بحثی وجود دارد که عبارت **﴿لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبيد﴾[[3]](#footnote-3)** می‌باشد که اگر گفته شود تفضیل است همین مباحث پیش می‌آید و همچنین وجوهی برای مبالغه بودن و مبالغه نبودن آن وجود دارد.

حال در اینجا گفته می‌شود کاربرد غیر تفضیلی داری ترجیح است که این به دلیل متفاهم روشن‌تر وجوب در آیه می‌باشد به خصوص اگر به شأن نزول مراجعه کنیم؛ شأن نزول این آیه در روایت سعد اسکاف بیان شده است که در آینده مفصلاً بحث خواهد شد اما به طور خلاصه عرض می‌شود که شخصی در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت و نگاهش به نامحرم افتاد و از آنجا که این نگاه همراه با شهوت بود چنان محو در آن نامحرم شد که سر او با شیشه‌ای برخورد که خون‌آلود شد، لکن از آنجا که قلباً انسان سالمی بود با همان صورت خدمت پیامبر اکرم «صلی‌الله علیه و آله و سلّم» رفت که در همان‌جا این آیه نازل شد. فلذا این شأن نزول دلالت آیه را بر وجوب قطعی می‌کند و از همین جهت است که از راه‌های دیگر این اطمینان حاصل می‌شود که وجوب وجود دارد و چون این قرینه وجود دارد موجب می‌شود تا «أزکی» به معنای أفعل تفضیل أخذ نشود بلکه بر الزام حمل شود و درواقع «أزکی» یعنی اینکه این کنترل چشم موجب پاکی آنها می‌باشد نه اینکه آنها را پاک‌تر کند.

#### پاسخ دوم

همچنین ممکن است گفته شود که حتی اگر «أزکی» أفعل تفضیل باشد نیز با وجوب سازگار است به این بیان که اگر مؤمنی در نظر خود را کنترل نکند اگرچه درجه‌ای از پاکی به واسطه نماز و روزه و واجبات دیگر برای او وجود دارد لکن اینکه گفته می‌شود «پاک‌تر» می‌شود به این معنا است که با این امر که الزامی است پاک‌تر می‌شود. درواقع این پاک‌تر شدن از باب ندب و رجحان نیست؛ به‌عبارت‌دیگر «أزکی» اسم تفضیل به معنای «پاک شدن» نیست بلکه همان معنای «پاک‌تر شدن» را دارد لکن دلیلی وجود ندارد تا گفته شود این پاک‌تر شدن به معنای استحباب است بلکه معنای وجوب را دارد و این که گفته شده است «پاک‌تر» به این جهت است که این شخص مؤمن است و فی‌الواقع «پاک» است اما با این اعمال «پاک‌تر» می‌شود. درواقع در وجه دوم گفته می‌شود که پاک‌تر شدن منافاتی با این مسئله ندارد که این عبارت الزامی باشد، یعنی این امر الزامی است و موجب پاک‌تر شدن می‌شود و اگر سؤال شود که چطور ممکن است امری الزامی باشد و بدون انجام آن هم شخص پاک باشد؟ در جواب گفته می‌شود که مفروض این است که این شخص مسلمان و مؤمن است و همین‌ها نوعی پاکی است و از این جهت عبارت «أزکی» آمده است.

به نظر می‌رسد این وجه دوم راحت‌تر می‌باشد به این شرح که دست از ظهور «أزکی» برای أفعل تفضیل برداشته نمی‌شود بلکه می‌گوییم «أزکی لهم» به معنای پاکیزه‌تر شدن آنها می‌شود و اگر گفته شود که ظاهر «پاکیزه‌تر شدن» وجوب را نمی‌رساند بلکه به معنای استحباب به کار می‌رود، در پاسخ گفته می‌شود که خیر این وجوب را می‌رساند و این پاکیزه‌تر شدن در مقایسه با خود پاکی نیست بلکه با حالات دیگر شخص می‌باشد یعنی نه اینکه حالت عدم غضّ پاکی باشد و اگر غضّ بصر کرد پاک‌تر گردد که گفته شود استحباب است بلکه در صورت عدم غضّ به دلیل وجود ایمان دارای نوعی پاکی است و احوال دیگر را دارد اما این نوع از پاکی را هنوز کسب نکرده است که این می‌تواند با وجوب نیز سازگار باشد.

پس ظهور در «أزکی» حتی اگر افعل تفضیل باشد ندب و ترجیح آن مورد قبول نیست و همان ظهور قبلی وجوب خود را نشان می‌دهد.

## نکته نهم: «مِن»

قبل از اینکه وارد بحث جدید شویم باید عرض کنیم که در این بحث که «غضّ» به چه معنا است؟ آیا به معنای بستن فیزیکی چشم است یا معنای ترک النظر علی وجه الإطلاق می‌باشد که مشهور معتقدند و یا اینکه به معنای خیره نشدن و کاهش دادن دید می‌باشد که شهید مطهری می‌فرمودند و یا معنای چهارم که مرحوم خویی فرمودند که «غضّ البصر» یعنی «غمض العین» که همان ترک استمتاعات بود؟ در سابق معنای چهارم که نظر مرحوم خویی بود جواب داده شد که قابل دفاع نمی‌باشد، احتمال اوّل هم کنار رفت و اگر هم باشد کنایه است از عدم نظر و عمدتاً معنای دوم و سوم مورد قبول بود که تا حدّی احتمال دوم برای ما مرجّح بود.

این چهار احتمال بحث شد و گذشت لکن معنای پنجمی هم برای این بحث متصور است اما از آنجا که بیان این معنا متوقّف بر بحث بعدی است آن را به بعد حواله می‌دهیم و طی چند جلسه آینده که بحث بعدی عرض می‌شود احتمالاً معنای دیگری غیر از چهار احتمال قبلی عرض خواهد شد.

حال طرح بحث نهم که بحث جدید است این می‌باشد که معنای «مِن» می‌باشد و ان‌شاءالله بحث دهم «متعلّق غضّ» می‌باشد که ان‌شاءالله با مراجعه به تفاسیر برای بیان‌ مباحث در جلسات آینده آمادگی لازم را داشته باشید و این دو بحث بر احتمال قبلی نیز اثر خواهد گذاشت.

1. سوره نور، آیه 30 [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره انفال (8)، آیه 75. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره انفال (8)، آیه 51. [↑](#footnote-ref-3)